پرسش از دیروز و امروز تمدن و فرهنگ ما در گفت‌وگو با شروین وکیلی:

ایران با مهر زاده شد و با مهر دوام یافت



عکس: رضا معطریان/ایران

گفت‌وگو

مرتضی گل پور
معاون سردبیر

در دومین جنگ استعماری آمریکا علیه ایران، وقتی رئیس جمهوری یاوه‌گوی آمریکا از نابودی تمدن ایرانی لاف می‌زد، بعضی از ما با خواندن این شعر اخوان ثالث با ایران نجوا می‌کردیم: «ای تکیه‌گاه پناه زیباترین لحظه‌های پر عصمت و پر شکوه تنهایی و خلوت من، ای شط شیرین پر شوکت من...» اما ایرانی بودن و برای ایران کوشیدن، فقط به عاطفه نیست. باید ایران را شناخت و دانست که چیست و تمدن ایرانی کجاست؟ پاسخ این پرسش‌ها درباره ایران را از شروین وکیلی، جامعه‌شناس و ایران‌پژوه جسته‌ایم. برای خواندن متن کامل می‌توانید رمزینه پایین را اسکن کنید یا به سایت روزنامه مراجعه کنید.

وقتی به ایران و ایرانی بودن خود فکر می‌کنیم، چه چیزهایی به ذهن می‌آید؟

به طور کلی، توضیح هر آنچه به امر انسانی و اجتماعی اشاره می‌کند، نیازمند یک چارچوب نظری است. یعنی یک دستگاه نظری مشخص تا در آن مفاهیم را تعریف کنیم. ضرورت ایجاد یا طرح یک دستگاه نظری، ناشی از این است که آنچه اکنون درباره ایران مطرح می‌شود، بیشتر بحث‌های عاطفی و هیجانی است. پیشنهاد من؛ یک دستگاه نظری با نام «زروان» است. زروان به معنی زمان است که در این دستگاه نظری، مفهوم محوری است. در این چارچوب، امر انسانی چهار لایه زیستی، روانی، اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شود. وقتی درباره ایران یا انسان ایرانی حرف می‌زنیم، این انسان‌ها در لایه زیست شناختی، بدن‌هایی دارند، در لایه روان شناختی، عواطف و هیجانات و نیز لایه استدلال و عقلانیت دارند. مجموعه‌ای از ساختارهای نهادی هم هست که لایه اجتماعی را شامل می‌شود و ایران به معنای تاریخی و اجتماعی در این لایه مستقر می‌شود. فرهنگ، لایه دیگر است که مجموعه‌ای از روش‌ها و مفاهیم را شامل می‌شود. این چهار لایه، چهار سیستم پایه بدن، شخصیت، نهاد و منش فرهنگی را در خود دارند. هر کدام از این لایه‌ها به نوبه خود یک متغیر مرکزی دارند. مثلاً در لایه زیستی، متغیر مرکزی بدن، بقاست، یا نهادهای اجتماعی بر مبنای متغیر مرکزی قدرت تعریف می‌شوند و متغیر مرکزی لایه فرهنگی، معنا و منش است.

انگار می‌خواهید نوعی «ناسیونالیسم کالیبره‌شده» از ایرانی بودن ارائه دهید.

اتفاقاً خیر. این رویکرد، از نظریه «سیستم‌های پیچیده» آمده است که یک سرمشق نظری یا پارادایم در جهان امروز است. زیرا درباره مفهومی مانند ایران، ملیت یا حتی هویت جمعی، چندین نظریه و سرمشق وجود دارد. یکی از این سرمشق‌ها که جهان‌گیر هم شده، مدرنیته است. در چارچوب مدرنیته، یکی از قالب‌های فهم هویت و رفتار جمعی، ناسیونالیسم است. معتقدم سرمشق مدرنیته، غلط و در برخی جاها ناکارآمد است و هویت‌های برآمده از نظام‌های مدرن هم ناکارآمد هستند؛ جاهایی کژکارکرد تولید می‌کند و در مواردی مبتنی بر فریب و دروغ است. زیرا تمدن اروپایی براساس سیر خاصی که داشت خودش را تعریف کرد. دلیلی ندارد ما هم خود را مطابق آن صورتبندی تعریف کنیم.

تا هزار سال بعد از سقوط امپراطوری روم، در اروپا قدرت‌های محلی بودند که در ۵۰۰ سال گذشته اقوام اروپایی طی جنگ‌ها به این رسیدند که براساس قومیت، نژاد و زبان خود را در ملت‌های مختلف تعریف کنند. اما ایرانی بودن با قومیت، نژاد و تسلط زبانی تعریف نمی‌شود.

همین‌طور است. می‌توان گفت ایرانی بودن قدیمی‌تر، فربه‌تر و گسترده‌تر است. البته مفهوم ایرانی بودن هم برساخت است، به این معنی که تاریخی را پشت سر گذاشته که در آن، بر پایه مبنای ایرانی بودن، توافقی شکل گرفته است. اما این مفهوم با هویت‌های ملی مدرن تفاوت‌های بسیاری دارد. مثلاً هویت ملی ژاپن، کاملاً خود را در چارچوب مدرن تعریف کرده. سنگاپور هم به این دلیل شبیه بلژیک است که فرآیندی شبیه به آن را برای ملت شدن و تعریف یک هویت جمعی در اروپا طی کرد. اینکه گروه‌های جمعی در اروپا طی چه فرآیندی از هم تفکیک می‌شوند و هویت مستقل خود را به عنوان یک ملت پیدا می‌کنند، در اروپای مدرن قدمتی ۲۰۰ یا ۳۰۰ ساله دارد و بر مبنای ارکانی مانند نژاد و زبان و عناصری مانند «ناسیون» شکل گرفت. nation به معنای «به دنیا آمدن» است، یعنی افرادی که در یک جای خاصی به دنیا آمده‌اند که مفهوم «جغرافیای خاص» در آن وجود دارد. در مقابل این هویت‌های مدرن، جای دیگری به نام ایران هم هست که در آن، بیدل دهلوی که در دهلی به دنیا آمده و در هند هم مرده است، ایرانی است، محمد سودی بنسوی که اولین شرح حافظ را نوشت هم قطعاً ایرانی است، گرچه در یوگسلاوی قدیم زندگی می‌کرد. ادوارد براون هم ایرانی است. امروز هم یک استاد ایران شناس فرانسوی را که روی قلعه‌های باستانی هخامنشی کار می‌کند ایرانی می‌دانیم. او هم خودش را ایرانی می‌داند. اما یک مراکشی هرچقدر با هویت فرانسوی ارتباط برقرار کند، باز هم مردم فرانسه او را فرانسوی نمی‌دانند. بنابراین شکل تعریف هویتی در ایران، به دلایلی چون قدمت و پیچیدگی حوزه تمدنی ایرانی، یعنی لایه لایه بودن، گستردگی جغرافیایی و این حقیقت که ایران اولین ابداع کننده بسیاری از عناصر تمدنی و فرهنگی بوده، منتهی به این شد که هویت ایرانی، گسترده‌تر، منسجم‌تر و به همین ترتیب جان‌سخت‌تر از آن چیزی باشد که در تمدن اروپایی و در پیکربندی جدید آن، یعنی مدرنیته، می‌بینیم. بنابراین شاید بتوان گفت آن هویت ملی که مدرنیته ایجاد می‌کند، متفاوت است با هویتی که ایران به لحاظ تاریخی و تمدنی تولید کرده است.

در دولت-ملت‌های اروپایی، گویی هویت ملی متولی دارد. اما در ایران، نسبت دولت و ملت همیشه چالش‌زا ماند. وقتی به صورت نظام مند درباره ایران مطالعه نمی‌کنیم، چه چیزی باعث می‌شود در دوره بحران‌ها، بار دیگر ایران مطرح می‌شود؟

با ارائه توضیح از تمدن ایرانی می‌توان به این سؤال پاسخ داد. تمدن، بزرگ مقیاس‌ترین لایه سیستم اجتماعی است. در تعریف یک خطی، تمدن شبکه‌ای از شهرهاست که با شبکه‌ای از راه‌ها به هم متصل شده، در یک جغرافیای بزرگ که به مدت طولانی، دست‌کم هزار سال دوام دارد و جمعیت زیادی را در دوره پیشامدرن در خود جای می‌دهد. در کتاب «تمدن و راه‌ها» اشاره کردم که بنا به این تعریف، بیش از ۶ تمدن در جهان نداریم که سه مورد منقرض شده و فقط ایران، چین و اروپا مانده است. به لحاظ تاریخی، این شکل از تمدن یعنی شهر و راه، برای نخستین بار در ایران شکل گرفت، تمدن مصر، هزار سال بعد است و هزار و ۳۰۰ سال بعد هم تمدن اروپا شکل می‌گیرد. بنابراین ایران در شکل گیری تمدن پیشگام است. عجیب این است که در طی این مدت تمدن ایران پایدار بوده است. سلسله‌ها عوض شدند، جنگ‌ها شکل گرفتند و حتی شاهد فروپاشی‌های اکولوژیک در ایران بودیم، اما شهرها و راه‌ها و جمعیت در تاریخ مانده‌اند و به همین دلیل لایه فرهنگ و نهادها در ایران بسیار قدیمی هستند. در ایران، می‌توان خاندان‌هایی را یافت که ۷ نسل خود را می‌شناسند. یعنی خانواده به معنای ساده‌ترین سیستم اجتماعی، در ایران عموماً بیش از دو یا سه قرن قدمت دارد، درحالی که در اروپا یا چین فقط خاندان‌های اشرافی و سلطنتی چنین ویژگی‌ای دارند، اما در ایران خاندان‌هایی مانند برمکی، خاندان حسنک وزیر و مانند این برخی حدود ۵۰۰ یا ۶۰۰ سال تاریخ دارند. بنابراین، در پاسخ به اینکه ایرانی‌ها به کجا ارجاع می‌دهند؟ یا وقتی زلزله‌ای در کردستان و آذربایجان رخ می‌دهد، به جای غارت مغازه‌ها، چه چیزی ایرانی‌ها را به هم متصل نگه می‌دارد، درحالی که وقتی در آمریکا سیل می‌آید، برخی‌ها فروشگاه‌ها را غارت می‌کنند یا اینکه در ایران، مردم در مواقع بحرانی به چه چیزی ارجاع می‌دهند و چه می‌شود که در دوره فعلی بحران اقتصادی، مردم کنار هم زندگی می‌کنند؟ در پاسخ به همه این پرسش‌ها باید گفت آنچه ایرانیان در چنین مواردی به آن ارجاع می‌دهند، تمدن ایرانی است. زیرا تمدن یا افرادی که در شبکه شهر-راه در مدتی طولانی با هم زندگی می‌کنند، چیز مهمی به دست می‌آورند و آن کسب «زیست جهان» مشترک است، یعنی در افق مشترکی از پدیدارها و مفاهیم با هم زندگی می‌کنیم و به دلیل همین زیست جهان مشترک است که وقتی من چیزی می‌گویم شما فوراً متوجه منظورم می‌شوید. این ناشی از این است که در دامنه وسیعی از جغرافیا و تنوع به نام ایران، انسان‌ها حس مشترکی دارند و در افق مشترکی زندگی می‌کنند.

از جنبه سلبی: ۲۰۰ سال پیش احتمالاً کسی که در تبریز ترکی حرف می‌زد، نمی‌توانست با کسی که در زاهدان بلوچی حرف می‌زد ارتباط برقرار کند. چه چیزی این زیست جهان مشترک را ایجاد کرد؟

همین زمان مورد اشاره شما، یعنی ۲۰۰ سال پیش را مبنا قرار بدهیم که می‌شود سال ۱۲۰۵ هجری شمسی و مصادف است با اوایل حکومت فتحعلی شاه قاجار. ببینیم آن زمان وضع ایران واقعاً چگونه بود؟ زیرا جملاتی شبیه به آنچه گفتید، که ما این طرف و آن طرف می‌شنویم، غلط است.

اما این مثال می‌خواهد بگوید ایرانیان در تاریخ به رغم تنوع زبان و قومیت، جهان مشترکی بر پایه زبان فارسی داشتند.

مسأله این است که این ادعا غلط است، زیرا این دو نفر فرضی به خوبی با هم حرف می‌زدند و به زبان فارسی هم حرف می‌زدند. نه تنها در سال ۱۲۰۵ خورشیدی به خوبی به فارسی حرف می‌زدند، بلکه کسانی که در سال ۱۲۰۵ در زاهدان، تبریز، اصفهان، مرو، و حتی در استانبول بودند هم با هم فارسی حرف می‌زدند. در سال ۱۲۰۵ هجری شمسی در قاهره، حلقه‌های ادبی وجود داشتند که نه تنها به فارسی می‌گفتند و می‌نوشتند، متون فارسی شبیه مجلات ادبی هم تولید می‌کردند. اساساً در سال‌های ۱۲۰۵ تا ۱۲۳۰ هجری شمسی، یعنی از دوره فتح علی شاه تا اواسط دوره ناصرالدین شاه، مهم‌ترین پاتوق فرهنگی قاهره، مکانی بود به اسم «خیام» که آنجا فارسی شعر می‌گفتند. درحالی که قاهره خارج از حیطه زبان فارسی و جزو عثمانی بود. همان زمان، زبان رسمی دربار دولت عثمانی هم فارسی بود. زبان رسمی دولت گورکانی در هند هم فارسی بود. این موارد، نقاط ارجاع مشترکی داشتند که نشان می‌دهد در جای جای این پهنه وسیع جغرافیایی، چگونه همه اینان با زبان فارسی، در زیست جهان مشترکی قرار می‌گرفتند. اما مسأله این است که این نکته انکار می‌شود. امروز چه کسی فکر می‌کند اگر کسی در ایران ترکی بلد است، فارسی بلد نیست؟ در ایران همیشه به یک یا چند زبان قومی صحبت می‌شد، اما همه این افراد به فارسی حرف می‌زدند. اساساً این تصور که هر کسی فقط باید یک زبان را بلد باشد و آن زبان ملیت او را تعیین می‌کند و باعث می‌شود نتواند با بقیه ارتباط برقرار کند، از مفهوم ناسیونالیسم مدرن درمی‌آید. این مفهوم وارد ایران شده و برخی قوم‌گراها را دچار کژفهمی و بدفهمی درباره تاریخ ایران کرد.

ایران در تاریخ همیشه در معرض تاخت و تاز بود. در چنین صحنه طوفانی، تمدن ایرانی چگونه دوام یافت؟

وقتی درباره پایداری و ناپایداری نظام‌های اجتماعی حرف می‌زنیم، باید متغیرهای پایه‌ای را بررسی کنیم. مثلاً جنگ داخلی یک متغیر پایه‌ای است. طول دوام یک دولت هم متغیر دیگری است که در دوران پیشامدرن، این دوام با دوره سلسله‌ها معادل است. میزان موفقیت در مقابل تهاجم خارجی هم یک متغیر است. متغیر دیگر این است که مردم چگونه هویت خود را رمزگذاری می‌کنند یا اینکه گفتمان حاکم رایج میان مردم چیست که معمولاً در فولکلور، اساطیر و منابع ادبی منعکس می‌شود. اینکه حاکمان چطور خود را رمزگذاری می‌کنند، متغیر دیگر است که در مدایح و بیانیه‌های رسمی و فرمان‌های حکومتی منعکس می‌شود. بنابراین وقتی پرسشی مانند پرسش شما مطرح می‌شود، باید این متغیرها را بررسی کرد. در کنار این، امروز با گفتمان مدرنی مواجه هستیم که از آن طرف آمده و این متغیرها را نادیده می‌گیرد و چیزهای دیگری می‌گوید. مثلاً این گفتمان مدرن می‌گوید ترکان وارد ایران شده و هزار سال بر این کشور چیره شدند. اما سؤال این است که منظور از ترکان چیست؟ سلطان ملکشاه سلجوقی ترک بود، آیا وزیر او نظام‌الملک طوسی هم ترک بود؟ برخی اندیشمندان، سیاستنامه نظام‌الملک را نماینده صورت‌بندی اندیشه ایرانشهری می‌شناسند. یا علاءالدین کیقباد سلجوقی در آناتولی همواره شاهنامه می‌خواند و نام او هم ایرانی بود. اگر او ایرانی نیست، پس چه کسی ایرانی است؟ بنابراین، مهم نیست آن فرد کرد، ترک، لر یا عرب است، مهم این است که گفتمان چیست و خود را چطور تعریف می‌کنند، یا در آن دوران، مردم ایران خود را چطور تعریف می‌کردند. یا سؤال این است که در این ادوار دودمان‌ها چقدر طول دارند؟ اگر به این متغیرها نگاه کنیم، تصویری که از ایران پیدا می‌کنیم، مبتنی بر این خواهد بود که اولاً در ایران دولت به‌شدت پایدار است. برخلاف اینکه برخی می‌گویند ایران جامعه کوتاه‌مدت کلنگی است و حافظه بلندمدت ندارد، اتفاقاً ایران به‌شدت طولانی‌مدت است. اساساً برای ادعای کوتاه‌مدت بودن ایران باید شاخصی داشته باشیم، در حالی که اگر شاخص «طول دوام دودمان‌ها» را مبنا قرار دهیم، در دوران پیشامدرن می‌بینیم که دودمان‌های ایرانی بسیار بادوام بودند. حتی دودمان قاجار نسبت به طول دودمان‌های همزمان خود در جهان، دوام بیشتری داشته است. یا اگر شاخص «مقاومت در برابر تهاجم خارجی» را مبنا قرار دهیم، می‌بینیم ارتش روسیه که ۲۰ سال با ایران جنگید، همان ارتشی است که در دو یا سه سال، ارتش فرانسه به‌عنوان نیرومندترین ارتش اروپا را شکست داد. دقیقاً همان ارتش روس که فرانسه را شکست داد، با ایران وارد جنگ شد تا کل ایران را بگیرد، اما صرفاً توانستند قفقاز را جدا کنند. انگلیسی‌ها که توانستند هندوستان را بگیرند، بارها وارد جنوب ایران شدند اما نتوانستند آن را نگه دارند. متغیر دیگر این واقعیت است که ما در ایران به‌ندرت جنگ داخلی داشتیم. دوران قاجار یکی از آشفته‌ترین دوران‌های ایران است، اما در همین دوران شاهد گذار از یک دولت پیشامدرن به یک دولت مشروطه هستیم. جنگ داخلی این دوره صرفاً مربوط به دوران استبداد صغیر است که جنگ داخلی خفیفی است. سلجوقیان در مقطعی بر سرزمینی تقریباً به اندازه دوران هخامنشیان حکومت می‌کردند، اما طول دوره سلجوقیان بیش از دو قرن بود، در حالی که آن زمان، هیچ حکومتی نبود که بر این وسعت از سرزمین و به این اندازه طولانی برقرار باشد. خلافت عباسی هم تقریباً بر سرزمین‌هایی معادل هخامنشیان حکومت می‌کرد و اتفاقاً در آنها هم نشانه‌های ایرانی بودن زیاد بود. وقتی به این متغیرهای مبتنی بر واقعیت‌های تاریخی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم اتفاقاً در ایران، دولت، پایدار و طولانی بوده است. متغیرهای دیگر را هم می‌توان بررسی کرد. ببینید! در طول تاریخ، زبان‌های ملی ایران، تقریباً «تاریخ تحول یک زبان» است. پس از آنکه برای اولین بار دولت یکپارچه هخامنشیان ایجاد شد، زبان این دولت، پارسی باستان بود که سه قرن دوام یافت. سپس زبان پارتی ۵۰۰ سال و در میانه دوره ساسانی، زبان پهلوی تا حدود ۵ قرن ادامه یافت. در تداوم این زبان، زبان فارسی دری از قرن دوم و سوم هجری تقویت شد و تاکنون نزدیک به هزار سال داوم داشته است. بنابراین، وقتی فارسی را با دیگر زبان‌ها مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که زمان این زبان بسیار طولانی است، درحالی که حتی در چین هم تاریخ زبان این‌قدر طولانی و مستقر نبوده است. اروپا به این دلیل نمی‌تواند داخل این قیاس باشد که زبان‌ها در اروپا دائم در حال تغییرند. امروز یک انگلیسی نوشته‌های شکسپیر را نمی‌فهمد، زیرا با زبان انگلیسی میانه که مربوط به ۴ یا ۵ قرن پیش است، نوشته شده است. بنابراین، بسیاری از حرف‌هایی که درباره ایران گفته می‌شود، حرف‌های شرق‌شناسانه است؛ یعنی یک محقق اروپایی در تحقیقات خود، ولو با استدلال یا با فریبکاری، به این نتیجه رسید که سلجوقیان ترک بودند، ترکیه هم که امروز یک کشور است و زبانشان هم ترکی است، پس سلجوقیان ترک بودند. در حالی که در زمان سلجوقیان هیچ فرمان و دستوری به زبان ترکی صادر نشد که نشان می‌دهد سلجوقیان صرفاً قوم ترک بودند، اما اتفاقاً مهم‌ترین گروه در گسترش زبان فارسی بودند. همچنان که مهم‌ترین گروه حفظ و گسترش میراث سیاسی دوران ساسانی، خلافت عباسی بوده است. درباره تصاویری که از دو قرن سکوت ایران بعد از هجوم اعراب داریم، شواهد تاریخی نشان می‌دهد این‌طور نبوده است. در کتاب «یاربابا حلاج»، با بررسی دو یا سه قرن اولیه دوران اسلامی ایران، نشان دادم که اتفاقاً بین سال‌های ۴۰ یا ۵۰ هجری که دولت ساسانی فرو می‌ریزد، تا سال ۳۰۰ هجری، ایران بسیار شلوغ است؛ اندیشمندان بسیاری دارد، دودمان‌های محلی شکل می‌گیرند و کتاب‌های زیادی نوشته شد.

اینها نشانه‌های تداوم ایران است، اما چه نیرویی باعث می‌شد سلجوقیان آیین کشورداری ایرانیان را دنبال کنند یا در مرو و قاهره فارسی حرف بزنند؟

از یک نگاه عینی و بیرونی، نام آن را پیچیدگی می‌گذارم. به این معنی که این سیستم آنقدر قدیمی، لایه لایه و پیچیده است که در مقابل تنش‌ها تجربه تاریخی دارد. امروز یک روس درحالی با اوکراین می‌جنگد که اساساً از شکل‌گیری کشور روسیه ۴ قرن می‌گذرد. از دوران ایوان چهارم به بعد، روس‌ها صرفاً مسیحی ارتدکس بودند، همیشه یک کلیسا و یک دودمان به نام رومانف‌ها را داشتند. بنابراین روسیه پیچیدگی چندانی نداشت. انگلستان هم به همین صورت.

نمی‌شود به جای پیچیدگی از مفهوم تنوع استفاده کرد؟ تنوع امکان می‌دهد انسان‌هایی با کالبد و جغرافیا و فرهنگی مختلف، خود را عضو گروه بزرگ‌تر بدانند.

درست است. اما تنوع به تنهایی نمی‌تواند توضیح دهنده باشد. پیچیدگی، شیوه اتصال آن تنوع است تا یک کل مشترک تولید کند. فرهنگ‌ها و کشورهایی را داریم که بسیار تنوع دارند. آمریکا کشوری دارای تنوع است، اما تنش‌های داخلی آن باقی مانده، کما اینکه انتخابات اخیر نشان داد زبان و نژاد و دین رأی دهنده هنوز در آمریکا اهمیت دارد. تفاوت ایران این است که تنوع وجود دارد، اما تنوع طی دوران طولانی، در کنار هم جوشیده و به هم پیوند خورده و همپوشانی پیدا کرده است، یاد گرفته چطور در کنار هم جفت و بسط پیدا کنند. پیچیدگی ایران از بیرون بیشتر به چشم می‌آید، اما در درون این محیط فرهنگی و تاریخی اتفاق دیگری رخ داده. ما در ایران این شیوه باقی ماندن کنار یکدیگر را رمزگذاری داخلی کردیم و در این فرآیند یک مفهوم کلیدی با نام «مهر» ایجاد شد. فقط در ایران است که مفهومی عاطفی و هیجانی به نام «مهر و محبت» اینقدر مهم دانسته شده و به عنوان گرانیگاه همه چیز قرار گرفته است. عرفان ما مبتنی بر عشق است، ادبیات ما هم. در عهدنامه‌های سیاسی دوره ساسانی که فردوسی در شاهنامه گردآوری کرد، بسیار به مهر ارجاع داده می‌شود. نکته این است که ضامن اصلی مفهوم یا کلیدواژه «فرهمندی»، «مهر» است. مهر هم عاطفی و هیجانی است و هم از ابتدا تا آخر قراردادهای اجتماعی حضور دارد. حتی در وصلت زن و مرد هم از مفهوم مهریه و مهر کردن استفاده می‌شود. مفهوم «مهر» کلید بقای ایرانیان است. ایرانیان یاد گرفته بودند که «فریدون فرخ فرشته نبود، ز عود و ز عنبر سرشته نبود، ز داد و دهش یافت این نیکویی، تو داد و دهش کن فریدون تویی.» فریدون نماد مهر است و کلید مهر، داد و دهش است.

ما در ایران شیوه باقی ماندن کنار یکدیگر را رمزگذاری داخلی کردیم و در این فرآیند یک مفهوم کلیدی با نام «مهر» ایجاد شد. فقط در ایران است که مفهومی عاطفی و هیجانی به نام «مهر و محبت» اینقدر مهم دانسته شده و در گرانیگاه همه چیز قرار گرفته است. عرفان ما مبتنی بر عشق است، ادبیات ما هم. در عهدنامه‌های سیاسی دوره ساسانی که فردوسی در شاهنامه گردآوری کرد، بسیار به مهر ارجاع داده می‌شود

ریچارد فرای ایران‌شناس می‌گوید «خاطره» حکومت هخامنشیان تا کنون ایرانیان را همراهی کرده. شاید تبدیل شدن به امپراطوری، ایرانی بودن ما را پررنگ می‌کند. اما می‌گویید دال محوری ایرانی بودن، مهر است، نه سلطه.

همین طور است. تصویری که ریچارد فرای از ایران ارائه می‌دهد، یک تصویر سیاسی رایج اروپایی است. در اروپا است که به تاریخ‌ها و تمدن‌ها اینطور نگاه می‌شود. انقلابیون فرانسه خاطره شکوه امپراطوری روم را در نظر داشتند. اما در ایران وقتی از کوروش حرف زده می‌شود، شاه دادگر به ذهن می‌آید، نه کسی که در جنگ پیروز شد. اینکه ما در تاریخ ایران یک دولت فراگیر به اسم هخامنشیان داشتیم، این دولت خروجی مفهوم مهر است، نه مقدمه آن. براساس مهر یا پیمان این است که دعوی می‌شود «من فلان نظم را برقرار می‌کنم» و وقتی نظم برقرار می‌شود، آن پیمان مشروعیت پیدا می‌کند. اینطور نیست که ما مدام به خاطره هخامنشیان برگردیم، بلکه ما در ذهن خود به «سرنمونی» از دولت تاریخی برمی گردیم که در تاریخ ایران مدام استمرار پیدا کرد.

هر تعریف از ایرانی بودن ما درون زبان فارسی ممکن می‌شود. نقش زبان فارسی در تداوم ایران چیست؟ آقای طباطبایی معتقد است در دوره‌هایی زبان فارسی دچار انحطاط شد.

به رغم دوستی با دکتر طباطبایی، با ایشان اختلاف نظرهایی داشتیم. به نظرم ایده انحطاط دقیق نبود. بگذارید با یک سؤال پاسخ بدهم: در چه مقطع تاریخی یا نسلی، زبان فارسی منحط بود؟ حتی دوره قاجار، یکی از شکوفاترین دوره‌های زبان فارسی و معدود دوره‌هایی است که طبقه حاکم ایران که ترک هستند، شاعر هم هستند. بسیاری از شاهزاده‌های قاجار خوشنویس و شاعر بودند. «انجمن ادبی ایران»، مهم‌ترین انجمن ادبی آن دوره، مربوط به شاهزاده افسر است. بنابراین در لایه زبان، انحطاط در کار نیست. در لایه سیاسی هم باید در کاربرد انحطاط احتیاط کرد.

منظور آقای طباطبایی از انحطاط، بیشتر در حوزه فلسفه بود؛ یا آنچه خودشان «به کسوف گراییدن خردگرایی در ایران» نامیدند.

به باورم حتی در این زمینه هم نمی‌توان مفهوم انحطاط را اطلاق کرد.

اما مبنای تاریخی دارد. بعد از ملاصدرا، فیلسوفی نداریم که یک دستگاه فلسفی وضع کرده باشد.

اتفاقاً اندکی بعد از ملاصدرا، بیدل دهلوی را داریم. بیدل در سال‌های ۱۰۶۰ یا ۱۰۷۰ خورشیدی، همزمان با ۱۶۸۰ یا ۱۷۰۰ میلادی، هم‌دوره دکارت است. با قاطعیت می‌گویم که بیدل دهلوی در آن قرن، بزرگ‌ترین فیلسوف کره‌زمین است. در آن دوره فیلسوف‌های بزرگی مانند لاپلاس، دکارت، اسپینوزا و لایبنیتز هستند. بیاییم براساس متون لایبنیتز فلسفه او را استخراج کنیم، سپس متن بیدل دهلوی را هم بررسی و آن دو را مقایسه کنیم. بعد چند شاخص تعیین کنیم؛ مثلاً کدام یک پرسش‌های دقیق‌تری طرح می‌کنند، کدامشان کلیدواژه‌های روشن‌تری دارند، در کدامشان شبکه مفاهیم گسترده‌تر و پیچیده‌تر است و در کدام، گام‌های رسیدن به نتیجه، مستدل‌تر است. حالا «ترجیع‌بند بلند» بیدل دهلوی را کنار «منادولوژی» لایبنیتز قرار دهیم؛ قطعاً بیدل قوی‌تر است و اصلاً قابل مقایسه نیست. یا «تأملات» دکارت را کنار «غزلیات» بیدل دهلوی قرار دهیم. بی‌تردید بیدل عمیق‌تر و پیچیده‌تر و عقلانی‌تر از دکارت است. این را درباره آقای طباطبایی نمی‌گویم، اما واقعیت است که در بسیاری از موارد ما مرعوب اسم هستیم. ما دکارت را می‌خوانیم اما معمولاً توجه نمی‌کنیم که دکارت، در طرح نظریه خود پیشفرض‌های الهیاتی دارد و هر جا گیر می‌کند به آن پیشفرض باز می‌گردد. مثلاً وقتی می‌خواهد اثبات کند چرا «مومی که در دست من است» را همچنان موم فرض می‌گیرم، به پیشفرض الهیاتی خود باز می‌گردد. یعنی شک دکارتی به الهیات او ختم می‌شود. اما «شک» بیدل به جایی ختم نمی‌شود، ادامه دارد. شک خیام هم به جایی ختم نمی‌شود و ادامه می‌یابد، درحالی که در اندیشه اروپایی ما چنین شکی را نمی‌بینیم.

با این رمزینه متن و فیلم گفت‌وگو را مشاهده کنید.

برش

به نظر می‌رسد در ۲۵۰ سال گذشته، پس از مواجه شدن با غرب جدید، دچار تکانه‌هایی شدیم که هنوز از آنها در نیامدیم و نتوانستیم نسبت خود را با غرب مشخص کنیم. ایرانی که با پیچیدگی، تنوع‌ها را در خود جذب می‌کرد، در ۲۵۰ سال گذشته نسبت به مواجهه با غرب، هنوز به قرار نرسیده و همچنان در حال زد و خورد نظامی و اقتصادی و تمدنی است.

با گزاره شما موافقم. تمدن ما فراز و نشیب‌هایی داشت، اما در این فراز و نشیب‌های تاریخ، همیشه جوامع یا کشورهایی به ما تهاجم نظامی داشتند که همیشه از ایران «ساده‌تر» بودند، یعنی فاقد پیچیدگی‌هایی بودند که ایران داشت. جاهایی به ایران حمله می‌کردند که فرهنگ شان ساده‌تر و ابتدایی‌تر از فرهنگ ایران بود؛ مانند مقدونیه‌ای‌ها، مغولان و حتی روس‌ها و پرتغالی‌ها. اما در ۳۰۰ سال گذشته در دوران مدرن، برای اولین بار در تاریخ ایران، نیرویی که دارد به ما حمله می‌کند پیچیده‌تر از ماست. ماجرا فقط پیچیدگی موشک و توپ نیست، رسانه و سازمان او هم قوی‌تر و پیچیده‌تر است.

و نسبت به دیگر تهاجم‌های تاریخی به ایران، فلسفه این نیروی تهاجمی جدید هم پیچیده‌تر است و جذاب‌تر می‌نماید.

همین طور است. البته واکنش ایران نسبت به این تهاجم بد نبود. ما با ایرانی مواجه هستیم با سیستمی در کل زمان، که در ۲۶ قرن گذشته یک کشور بوده است. آنچه امروز می‌بینیم، مقطع خاصی از یک ایران تجزیه شده است. ویژگی مهم ایران این بود که در طول تاریخ دوران تجزیه‌اش کوتاه بود. اولین بار است که دوره تجزیه ایران طولانی شده و از ۲۰۰ سال گذشته است، درحالی که دوره تجزیه ایران در تاریخ ۶۰ تا ۸۰ سال طول می‌کشید. بنابراین، امروز این تنش را تجربه می‌کنیم و دلیل هم این است که طرف مقابل پیچیده‌تر است و این بار ما ساده‌تر و کوچک‌تر شدیم. در همین فرآیند ایران اشغال شد، در دوره‌هایی فارسی‌زدایی و حتی دچار نسل کشی هم شد. اما اگر به مسأله مرکزی بپردازیم که ما چطور باید با غرب کلنجار برویم و چطور از این مرحله رد شویم، ما باید حتماً دو کار را انجام دهیم. باید توجه داشته باشیم که در ایران همواره یک متغیر مرکزی مستقل وجود داشت؛ یعنی مردم. آیا مردم به عنوان متغیر مرکزی، همچنان بند نافشان به ایران وصل است یا نیست؟ با قاطعیت می‌توانم بگویم که وصل است. همه رفتارهای جمعی مردم را که می‌بینیم، آنجا که به خیابان می‌آیند و آنجا که نمی‌آیند، همه این موارد رفتارشان خردمندانه و سنجیده و مبتنی بر مهر است و نسبت به همدیگر مهر نشان می‌دهند. یک دلیل دلگرمی ما به آینده همین است. دلیل دوم این است که منابع در اختیار ما، بسیار مستند و مستدل است. در مورد بیدل حرف زدم، اما فقط همین یک نفر نبود. در هر دوره تاریخی ایران، شبکه عظیمی از افراد بوده‌اند که با هم و با تاریخ گسترده قبل از خود در ارتباط بودند؛ مانند بیدل که سنت تاریخی «ترجیع‌بند» فلسفی و عرفانی را مطالعه کرده بود و می‌شناخت. مسأله این است که این شبکه امروز ضعیف است. ما مردم را داریم، اندوخته‌های تاریخی را هم داریم، شبکه نخبگانی که با هم در ارتباط باشند و از آن منابع تغذیه کنند را هم داریم، اما ضعفی که داریم، این است که آیا این شبکه می‌تواند پایه‌ای برای آینده ایران درست کند؟